

۱۱ نشانه شهری ۱۱ سکانس این جاخونه مابود...

گزارش



■ بزرگراه
■ سلطان (مسعود کیمیایی)

سلطان، همراه مریم از خانه بیرون زده است. باید کار موتورش را بسته و در اتوبان های شهر، بزرگراه هایی که در زمان ساخت فیلم نشانه های آن تهران مدرن شده بودند، می چرخد. بعد، جایی میانه یک اتوبان خلوت می ایستد، از موتورش پیاده می شود و به قولی که به مریم داده، اینکه خانه اش را به او نشان دهد عمل می کند. سلطان با دیالوگ «این جاخونه مابود...» شروع می کند و روی آسفالت اتوبان عریضی که میان اش ایستاده، نقشه خانه قدیمی شان را که برای ساخته شدن اتوبان (مدرن شدن شهر؟) خراب شده، برای مریم رسم می کند. سلطان، اعتراض مهم ترین سینماگر اجتماعی تاریخ این سینما، به تخریب بافت قدیمی تهران و تبدیل آن به شهری ست که هویت گذشته را ندارد. بازی فریبرز عرب نیا در مقابل نگاه هم در دانه هدیه تهرانی، قطعاً تأثیر گذاری این سکانس را بیشتر کرده است.

دیگر نمونه شاخص: دایره زنگی (پریساخت آور)

■ کیوسک

■ دختری با کفش های کتانی (رسول صدر عاملی)



کیوسک های میان پیاده رو و خیابان از مشخص ترین نشانه های یک شهر مدرن هستند. این کیوسک ها اما جدا از کارکرد فروش روزنامه و البته سیگار و مواد خوراکی، در لایه زیرین زندگی شهری امروز کارکردهای دیگری هم دارند. چیزی مثلاً شبیه سربینه، چنین تصویری را رسول صدر عاملی در دختری با کفش های کتانی به ما می دهد. جایی که تداعی در فرار از خانه و بی مأمنی، پاسخ خوابیدن شبانه در کیوسک را پیدای می کند. سکانسی که تداعی درون کیوسک می ماند و منافذ نور از بیرون یکی یکی بسته می شوند تا کیوسک شبیه یک قبر تداعی را در خود بگیرد، باترس جاری در چهره نگاه آهنگرانی، از معروف ترین سکانس های سینمای اجتماعی ایران است؛ با کارکردی و رای آن چه کیوسک در شکل عادی، به عنوان محل خبرگیری اهل محل از یکدیگر دارد.

دیگر نمونه شاخص: زیربام های شهر (اصغر هاشمی)

■ چراغ راهنمایی/چهارراه

■ کمکم کن (رسول ملاقلی پور)

این تصویر مایلیخوبایی رسول ملاقلی پور از ابر شهر تهران، اصلاً با پلان یک چراغ راهنمایی شروع می شود.

■ خسرو نقیبی / سینمای ایران به دلیل استفاده نکردن از استودیو، پر است از خیابان و دم دست ترین نشانه های شهرنشینی. از برج و مجتمع مسکونی و رستوران. و آدم های فیلم های ایرانی چون معمولاً یا وارد شهر می شوند تا داستان را شروع کنند یا می خواهند بروند، از دیرباز سینمای ایران پر بوده از سکانس های فرودگاه و ایستگاه قطار. در این ۱۰ نمونه، منهای مورد اول که خود خیابان را یک نشانه شهری گرفته ام، سعی کردم به آن دسته از نشانه های شهری اشاره کنم که کمتر توی چشم می آیند؛ و البته که سینمای ایران هم سکانس تأثیر گذاری را در آنها ساخته باشد.

■ خیابان

■ گزارش (عباس کیارستمی)



شاید این مشخص ترین شاخصه زندگی شهری جزو لاینفک هر فیلمی باشد که داستان اش در شهر اتفاق می افتد اما استفاده ای که عباس کیارستمی از خیابان در گزارش می کند، در همه تاریخ سینمای ایران یگانه است. فیلم ساز از خیابان، این نشانه مطلق زندگی شهری، به عنوان یک کاراکتر استفاده می کند؛ جایی که زن و شوهر طبقه متوسط فیلم برای خرید از خانه بیرون می روند و بعد، شوهر که پشت فرمان مانده، نمی تواند آن جا که زن از او خواسته، بماند، تا او برگردد و وقت بازگشت، زن، در میان ازدحام و شلوغی یک خیابان پر از دحام در تهران دهه پنجاه، بی پناه و تنهاست. نگاه پرترس شهره آغداشلو، دوربین علیرضا زین دست که دوراومی چرخد و میزانشن کیارستمی، خیابان گزارش را در تاریخ سینمای ایران ماندگار می کند.

دیگر نمونه شاخص: چهارشنبه سوری (اصغر فرهادی)

■ کافه

■ کندو (فریدون گله)



داستان کندو درباره سفری ست با هفت ایستگاه.

از جنوبی ترین کافه شهر تا شمالی ترین شان؛ و بالطبع این جامع ترین تصویر سینمای ایران از کافه در همه دوران اش است. کافه ای که البته معنی اش در سال های پیش از انقلاب با سال های پس از آن، کاملاً متفاوت به نظر می رسد. کافه های کندو اشتراکاتی دارند و افتراقاتی. همه شان محل ازدحام اند و شلوغی، باتوق و محل تجمع افرادی از یک طبقه خاص و البته یک کیسول از آداب و رسوم و زبان آن طبقه اجتماعی که فیلم در ایستگاه اش توقف کرده است. پوشش آدم ها هم از دیگر چیزهایی ست که در کافه های کندو می تواند تصویری از یک دوران تلقی شود. کافه ها هر چه به شمال شهر نزدیک تر می شوند، سخت گیرانه تر با قهرمان فیلم مقابله می کنند (درست بر خلاف آن چه گمان می رود) و شهر مدرن، آدم غریبه با قواعد مدنیت اش را پس می زند.

دیگر نمونه شاخص: ضیافت (مسعود کیمیایی)

■ میدان/بنا

■ بوی پیرهن یوسف (ابراهیم حاتمی کیا)



با آن دیالوگ معروف «بچرخم؟»، این بی شک ماندگارترین تصویر سینمای ایران از یک بنا و میدان در تاریخ اش است. ابراهیم حاتمی کیا در بوی پیرهن یوسف، میدان آزادی را نماد تهران می گیرد (چنان که تا قبل از برج میلاد، سمبل رسمی شهر بود) و حاج غفور، چشمان بی قرار شیرین را که دلتنگ خانه است، میهمان دوباره دیدن و چندباره دیدن بنای آزادی می کند. تاکسی او، دور میدان می چرخد و ذهن ما هم همان حوالی می ماند تا هر وقت صحبت از میدان و بنای میانی آن شود، یاد میدان آزادی و تهران بوی پیرهن یوسف بیفتیم؛ علی نصیریان که در پاسخ نگاه متعجب نیکو کریمی، از او پیرسد «می گم دورش بچرخم؟» و بعد موسیقی مجید انتظامی به او چهره برد. دیگر نمونه شاخص: رد پای گرگ (مسعود کیمیایی)

ویژه نامه روز
جهانی شهرها
آبان ۱۳۹۸

ایران